وقتی ابوعلی هفده ساله بود، نوح بن منصور سامانی، پادشاه قدرتمند ایران، بیمار شد. شاه بیچاره بیماری سفتی عضلات گرفته بود. پزشک‌های دربار که بهترین پزشک‌های کشور بودند، کم آوردند و نتوانستند معالجه‌اش کنند و خیلی زود گفتند بیماری‌اش عصبی است. پزشک تازه‌کار ما داوطلب شد شاه را معاینه کند. می‌بینید! برای نابغه شدن کلی اعتماد به نفس هم لازم است. اول نبضش را گرفت و بعد چشم و گوش و دهان و حلق و بینی‌اش را معاینه کرد. بعد کمی پلک زد و کله‌اش را خاراند و سرانجام بیماری او را تشخیص داد. در کمال تعجب، برای معالجه ماهی رَعّاده تجویز کرد.

رَعّاده یا لرز ماهی؛ یک نوع ماهی است که الکتریسیته دارد. یعنی برق تولید می‌کند. اگر این ماهی به شما برخورد کند، دچار برق گرفتگی می‌شوید و در نتیجه چراغ‌های تان روشن خواهند شد.

پیشنهاد مفید: استفاده از این ماهی را در سدها برای تولید برق پیشنهاد می‌کنیم.

این که چطور در هفده سالگی توانسته بود چنین تشخیص عجیبی بدهد، خیلی مهم نیست. مهم‌تر این است که چطور در بخارا توانسته بود چندین ماهی رعّاده، آن هم زنده، پیدا کند!؟ شرط می‌بندم الان چند گروه تحقیقاتی خفن در سراسر دنیا شبانه‌روز دارند فکر می‌کنند و فکر می‌کنند تا جواب این سؤال را پیدا کنند.

جالب است بدانید که نوح‌بن‌منصور ماهی رعّاده را نخورد، بلکه نزدیک بود ماهی رعّاده نوح بن منصور را بخورد! یعنی پزشک ما حوضی پر از ماهی کرد (البته قبلش پر از آب کرده بود!) و بعد آن را پر از نوح‌بن‌منصور کرد. بعضی از پزشک‌های پُرفیس و افاده می‌گویند بیماری شاه سامانی دیابت بوده. بر همه واضح و مبرهن است که تشخیص اشتباهی است و مواظب باشید اگر جان خودتان را دوست دارید، سراغ مطب چنین پزشک‌هایی نروید! به قول خانم‌جانم آدم جانش را از لب جوب نگرفته که به دست چنین پزشک‌هایی بدهد!

همه با ناباوری دیدند که امیر نوح خوب شد و بعد از آن، حسین را پزشک مخصوص خودش کرد. البته کتاب‌ها ننوشته‌اند که امیر تا مدت‌ها می‌لرزید و شب‌ها خواب صاعقه می‌دید! این تشخیص باید کار همان ناخودآگاه باشد! از این‌جا به بعد حسین لقب ابوعلی گرفت و با این اسم معروف شد. البته توی خانه حسین صدایش می‌کردند، ولی در بیرون از خانه ابوعلی بود. به این لقب‌ها کُنیه می‌گفتند. وقتی کسی کُنیه می‌گرفت، یعنی وارد دنیای بزرگ‌ترها شده و باید دست از لوس‌بازی بردارد. برای این که با ابوعلی‌های دیگر قاتی نشود، اسم پدر بزرگش (سینا) را هم به عنوان لقب به اسمش اضافه کردند و شد «ابوعلی سینا». اروپایی‌ها زبان‌شان نمی‌چرخید و گفتن اسم به این آسانی برای‌شان سخت بود.

برای همین از اول کارشان را راحت کردند و به او گفتند: Avicenna شاه سامانی برای تشکر اجازه داد که از کتاب‌خانه‌ی بزرگ دربار استفاده کند. طبیب خفن از ذوقش نزدیک بود بمیرد. آن‌جا کتاب‌های بسیار نایاب و ارزشمندی دید. کتاب‌ها را برای این‌که خراب نشود، در صندوق نگه می‌داشتند و هر اتاق پر از صندوق‌های کتاب درباره‌ی یک موضوع بود. ابوعلی برای راحتی کارش اول یک فهرست از کتاب‌ها درست کرد و بیشتر وقتش را در آن کتاب‌خانه می‌گذراند. دیگر واقعاً یک کرم کتاب شده بود.

فرق ابوعلی با ما دانشمندان جدید در این است که آن زمان هنوز علوم خیلی وسیع نشده بودند. در کمترین وقت می‌شد همه‌ی کتاب‌ها (یا لااقل مهم‌هایش) را خواند. شرط می‌بندم اگر دانشمند خفن الان زنده بود و می‌خواست تنها کتاب‌های پزشکی را بخواند، صد سال هم اگر عمر می‌کرد و هیچ وقت نمی‌خوابید و هیچ غذایی نمی‌خورد، نمی‌توانست همه‌ی کتاب‌های پزشکی را بخواند! نگران نباشید! راه دانشمند شدن بسته نشده، به قول آقای مُدبّر (معلم علوم‌مان که یادتان هست؟) «علم یک چیز تخصصی شده!»؛ یعنی، یک نفر هر چند هم عقل‌کل باشد، فقط در یک رشته یا فوقش دو رشته می‌تواند دانشمند شود. چه حیف! دیدید! راه درخشش ما نابغه‌های آینده بسته شده. پس برای همین باید برویم و بازی کنیم! البته برای این کار بچگی‌اش را تلف کرد، ولی به جایش بزرگسالی پر و پیمانی برای خودش درست کرد. ابوعلی گفته که از وقتی خواندن یاد گرفته، هیچ شبی را به‌طور کامل نخوابید و تا آخر عمر دست‌کم نیمی از شب را بیدار ماند و کتاب خواند. عجب زندگی غیر قابل تحملی!

نکته‌ی حال‌گیرانه

دانشمند بزرگ بارها گفت که هر چه می‌داند، همان چیزهایی است که تا ۱۸ سالگی یاد گرفته و بعد از آن به علمش چیزی اضافه نشده. فقط در آنچه که می‌دانسته، دقیق‌تر شده؛ یعنی پخته‌تر شده، شاید هم آب‌پزتر!

حتی برای این که بتواند بیشتر بیدار بماند و کتاب بخواند، شربت‌های انرژی‌زا درست می‌کرد و می‌خورد تا بیشتر بیدار بماند و کتاب بخواند. خدای من!

یک شب آنچنان گرم کتاب خواندن شده بود که کتاب‌خانه آتش گرفت. پزشک جوان هر چه کرد تنهایی نتوانست آتش را خاموش کند. این جوری بود که خیلی از کتاب‌های نایاب از بین رفت.

چه خوب شد! ما بچه‌ها از سوختن کتاب‌ها کاملاً راضی هستیم و هیچ اعتراضی نداریم. دشمنان ابوعلی گفتند کار خود حکیم بوده. اما کسی که خودش یک پا کرم کتاب بود، چطور می‌توانست این کار را بکند.

چی گفتید؟ دشمن؟ بله! از این‌جا به بعد کم‌کم سر و کله‌ی دشمنانش پیدا شد. یعنی اول سرشان و بعد کله‌شان پیدا شد. دانشمندان دیگری که هنوز نبوغ‌شان کشف نشده بود، آرزو می‌کردند مخ ما لای کتاب‌ها بسوزد یا زیر آوار کتاب‌ها خفه شود.

نکته‌ی نامربوط

هیچ می‌دانید در طول تاریخ چند تن از دانشمندان زیر آوار کتاب مرده‌اند؟ یکی از آن‌ها جاحظ و یکی دیگرشان مجتبی مینوی بوده؛ البته مینوی را از زیر آوار نجات دادند، ولی چند روز بعدش مرد.

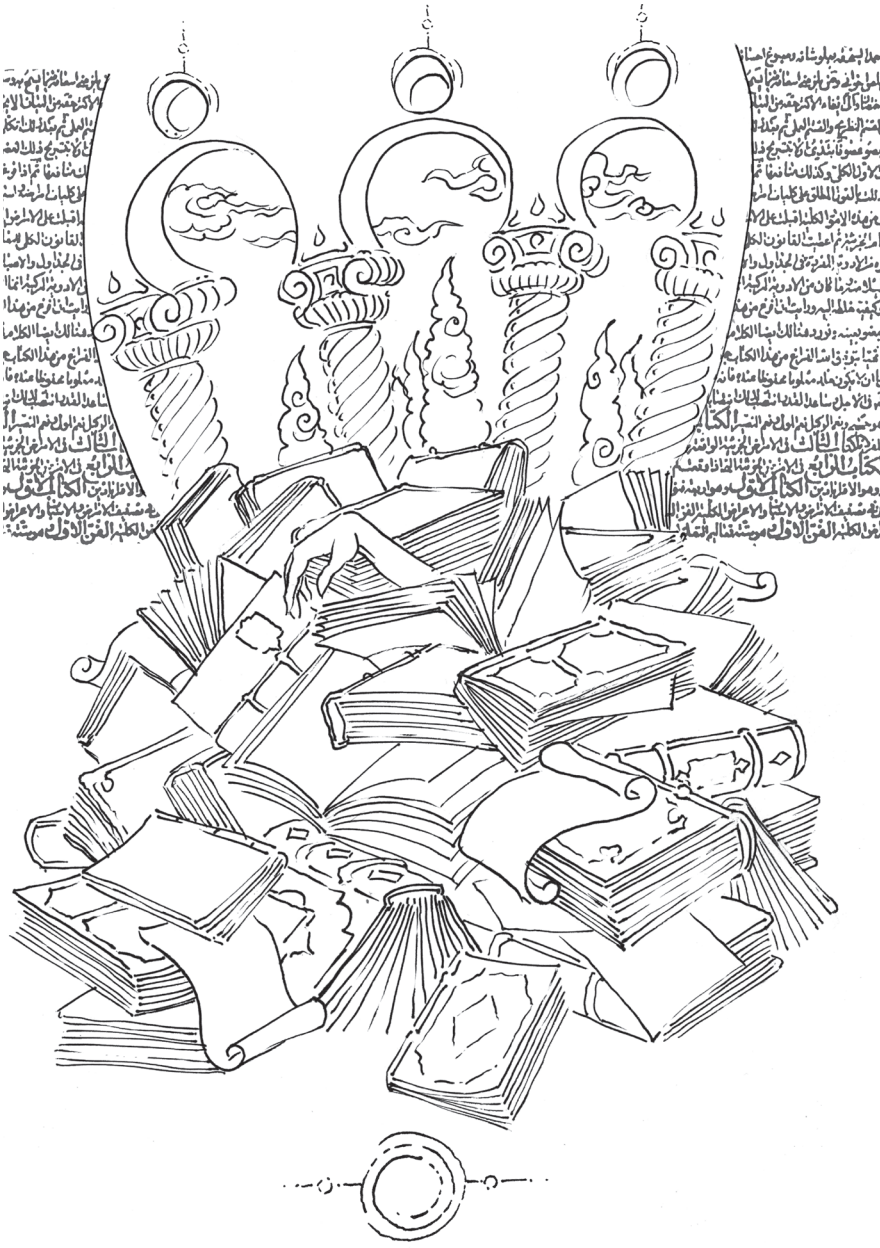

در همین سال‌ها چند دانشمند غریب و عجیب به بخارا آمدند و گفتند ما اسماعیلی هستیم. آن‌هم از نوع قِرمَطی‌اش. آن‌ها نیامده، داد و قال راه انداختند. می‌خواستند با بحث و دلیل مردم را به مذهب خودشان دعوت کنند.

از مـن می‌شـنوید جَـرّ و بحـث کـردن اصـلاً راه مناسـبی نیسـت. مـردم از بحـث فـرار می‌کننـد. ولـی خـوب آن‌هـا دانش‌شـان همین‌قـدر بـود دیگـر! اسـماعیلیه شـیعه بودنـد، ولـی بـه ۷ امـام اعتقـاد داشـتند. آن‌هـا می‌گفتنـد: «اسـماعیل -پسـر بـزرگ امـام جعفـر صـادق (ع)- امـام آخـر اسـت.» اسـماعیلیه مخ‌هـای دنیـای اسـلام در آن دوره بودنـد. آن‌هـا بـا جَـرّ و بحـث هـی دائـم سـؤال می‌پرسـیدند و سَـمت‌داران مذهب‌هـای دیگـر را مجبـور می‌کردنـد کـه جواب‌شـان را بدهنـد. در نتیجـه، کلـی علـم تولیـد شـد. البتـه مـا از ایـن بحث‌هـا هیـچ سـر درنمی‌آوریـم! و نمی‌دانیـم کـه خودشـان چیـزی می‌فهمیده‌انـد یـا نـه. قرمطی‌هـا دسـته‌ای از اسـماعیلیه و پیـرو کسـی بـه اسـم قرمـط بودنـد. ایـن دسـته کمـی تـا قسـمتی خشـن بودنـد و بعـد از مدتـی کـه دیدنـد جـر و بحـث فایـده‌ای نـدارد، کاردهای‌شـان را برداشـتند و خونریـزی راه انداختنـد. یـک بـار هـم بـا کارد بـه خواجـه نظام‌الملـک طوسـی زدنـد و آن بیچـاره وقتـی دیـد خـون زیـادی ازش رفتـه، روحیـه‌اش را از دسـت داد و مـرد. معلوم اسـت کـه کاردشـان خیلـی تیـز بـوده. پـدر ابوعلـی و بـرادرش از جـر و بحـث خوش‌شـان آمـد و اسـماعیلی شـدند. ابوعلـی بحث‌هـای آن‌هـا را بـه دقـت گـوش داد، ولـی چـون از خشـونت خوشـش نمی‌آمـد، مذهـب آن‌هـا را نپذیرفـت.

کم‌کـم وقـت «تولیـد علمـی» شـده بـود و دانشـمند بـزرگ مـا از ۲۱ سـالگی شـروع بـه نوشـتن کتاب‌هایـش کـرد.